

درنگی بر خیالات و فانتیزی های «فاوستی» پرتو نادری

به بهانه ی پنجاهمین سالگرد تاسیس ح. د. خ. ا

یوهان ولفگنگ گوته، شاعر بزرگ قرن ۱۹ آلمانیست. او سرآمد اندیشه بزرگ و شعر بی همتای انسانی است، نه عقده های سرگشته و وجدان سرگردان انسانیت. «فاوست» قهرمان داستانی است که برای رسیدن به امیال شوم، روح خود را به شیطان واگذار کرده است. این اثر در دو جلد، بیشتر از دو دهه، در دو بخش، به وسیله گوته نگاشته شده و یکی از شهکار های ادبی جهان است. و اما:

سخن روی کار و پژوهش های گوته نیست. اینجا حرف پیرامون سیاست بازی و عقده کشی های نیمچه شاعرها و "سیاست مداران" مزد بگیری است که برای امرار معیشت، سروده و سخن را دکان بقالی و متاع روزمره گی ساخته اند. زبان سچه و پالوده مادری را در تنگناه های عقده های حقارت به حراج می گذارند. این ها برای اقتناع گذشته ها و حال اسفبار خویش با تکیه بر چنین شاهکار های ادبی، به گفته زیگموند فروید، به یک نوع خود ارضایی شهوانی روانی می پردازند. جناب پرتونادری در نوشته یی، دو حادثه و شخصیت تاریخی را پیهم و خیال پردازانه به مقایسه گرفته اند و آنرا با قهرمان یک اثر جاودانه و شاهکار ادبی تاریخی و جهانی شاعر آلمانی گوته، پیوند میکانیکی زده اند. سپس زهر عقده های دیرینه خویش را بر دو شخصیت کاملا متفاوت و متضاد تاریخ، بیرحمانه پاشیده اند. (هرچند، گویند این نوشته در دهه پاراز خامه نویسنده تراوش کرده، ولی مداری های سیاسی برای گرم نگه داشتن بازار شعبده بازی هایشان درین شب و روز بار دیگر آنرا در قلمرو مطبوعات گذاشته اند).

جناب پرتو، ظاهرا با استناد تاریخی، چگونگی به قدرت رسیدن شاه شجاع و لشکر کشی نیرو های انگلیس را عنوان کرده اند. ایشان به تعبیر شاعرانه یی پرتافته اند که گویا مقدرات تاریخی چنین بوده تا تاریخ تکرار شود. او ببرک کارمل را با شاه شجاع یکی از نواده های خانواده سدوزایی به مقایسه گرفته اند. هردو را «فاوست» های تاریخ خوانده اند. جالبتر اینکه، ببرک کارمل را قبیح تر و زشت تر از شاه شجاع پنداشته اند. اما در یک رویکرد فشرده ی تاریخی باید به این حقیقت مسلم پی

برد که بُره‌های مشخص ضرورت‌های تاریخی، شخصیت‌هایی می‌زایند که در برابر زورگویی‌ها و ارتجاع؛ یا نقش روشنگرانه، پیشرو، عادلانه و دموکراتیک دارند و یا نقش ارتجاعی، عقب‌گرایانه، مزورانه و تسلیم‌طلبانه. به همین مناسبت، جناب نادری در یک بررسی کوتاه، به صورت مقایسوی، دو مقطع تاریخی و دو شخصیت را در زمانش به ارزیابی می‌گیرند. نخست باید زمان شاه شجاع را دانست: شاه شجاع، پادشاه کشور در قرن ۱۹ عیسوی، در جهان یک قطبی زندگی می‌کرد. نظام سرمایه در نخستین مراحل رشدش قرار داشت. بزرگترین قدرت استعماری، همان انگلیس بود. کشور ما به حیث تخته‌خیز برای رسیدن به آسیای میانه، اهمیت استراتژیک و جیوپولیتیک داشت. انگلیس به همین دلیل سه بار، به میهن ما لشکر کشید. در برابر هر تجاوز امپراطوری انگلیس، جنبش‌های بومی مقاومت مردمی قد برافراشتند. این جنگ‌ها، جنگ‌های غیر متعارف، غیر عادلانه و تجاوزگرانه بودند. در برابر این قوت‌های اشغالگر نیروی‌های مردمی قرار داشتند که بنا بر استناد‌ها و روایت‌های تاریخی، درین جنگ مردم با داس، چاقو و تیاق، بر ضد نیروهای متجاوز شتافتند و بار بار آنها را با شکست مفتضحانه مواجه ساختند. شاه شجاع در برابر نهضت مردمی قرار گرفت که از هیچ کشور بیگانه تمویل و پشتیبانی نمیشد. و اما، در قرن بیستم، جهان به دو قطب، منشعب گشت. از یک سو گول سرمایه که برای سود‌های کلان، باید دل‌کشورها را با خلق‌هایش می‌شگافت و از جانب دیگر سیستم سوسیالیزم که از جنبش‌های آزادی‌بخش ملی ضد استعماری به خاطر نفوذ و گسترش ایدیولوژیک و سیستم‌اش؛ حمایت و پشتیبانی میکرد. اساساً جهان‌گشایی آنسو، برای کسب منفعت و از این سو برای گسترش اهداف ایدیولوژیک، این تضاد و قطب‌بندی را تشدید بخشید. جنبش‌ها و در راس آنها، شخصیت‌ها، در پرتو چنین یک جو سیاسی جهانی در کشورها شکل گرفتند و درین قطب‌بندی‌ها از روی ناگذیری تاریخی بران‌ها یا تکیه زدند و یا از آن متأثر گردیدند. حزب دموکراتیک خلق افغانستان در شرایط فقر کشنده و استبداد قرون وسطایی و زیر تأثیر چنین یک جو بین‌المللی و ایدیولوژی شوروی در تداوم جنبش‌های مشروطه‌خواهی وطنی شکل گرفت. میر غلام محمد غبار، علی محمد زهما، نور محمد تره‌کی، ببرک کارمل، میر اکبر خیبر، سلطان علی کشمتند به حیث پیشاهنگان این جنبش، با یک مرام ملی و دموکراتیک دست به ایجاد سازمان سیاسی زدند. سپس سلیمان لایق، بارق شفیع، فقید دوکتور نجیب‌الله و عده بیشماری، منحیث دنباله‌روان در این جمع پیوستند. حالا چگونه میتوان یک جنبش چپ، مدرن و ضد نظام سرمایه‌سالار را با یک نظام قبیله‌یی قرون وسطایی و یک شخصیت طرفدار انگلیس در یک درامه کاپی‌ناقص شاهکار ادبی جهانی بنام «فاوست» و روح سرگردان آن با یک عقده روانی هستریک به مقایسه گرفت؟

حزبی که با همه سازمان های اجتماعی اش با برنامه و مرامنامه مشخص، بیش از پنجمصد هزار پیرو داشت. آنطرف یک شاهزاده بدون کدام برنامه آن زمان و این سو گروهی از انقلابیون و روشنگران. . . آنطرف شجاع شاه حاضر بود تا بخش بزرگی از خاک های کشور را تحفه گویا به انگلیس در رقابت با برادران خویش برای تاج شاهی، ببخشد. این سو ببرک کارمل و یارانش، تا اخیر دم از تمامیت ارضی، استقلال اقتصادی، منافع ملی، رفاه، آرامش و امنیت توده ها سخن می زدند و عمل می کردند. آیا جناب پرتو میتواند سندی، مقاله یی، قراردادی با نظام شوروی آنوقت را استناد کنند که در آن بخشی از خاک های ما به کشور شوروی به صورت بالقوه یا بالفعل بخشیده یا فروخته شده باشد؟ آنطرف شاه شجاع برای سرکوب مردم با انگلیس به کشور آمد در حالیکه این سو، ببرک کارمل برای نابودی اهریمن و جلاد خونریز تر از چنگیز، به نام حفیظ الله امین به قدرت رسید. امینی که تنها به دو ملیون انسان وطن ما بسنده میکرد و دیگران را در معرض خطر نابودی و زیر شمشیر داموکلاس قرار داده بود. مگر نیروهای شوروی از پیش بنا به درخواست امین به کشور نیامده بودند؟ مگر امین- تره کی و بخشی از پرچمی های متحد شان بیش از شانزده بار تقاضای کمک فرستادن قوا از جانب شوروی را نکرده بودند؟ آیا اگر امین جلاد نابود نگردیده بود، همین جناب نادری با خانواده اش و هزاران دیگر، توسط هم تبار خویش منصور هاشمی؛ طعمه ی ماهیان دریای کوچک نمی شدند؟ هرگاه شوروی به خواست امین مبنی بر فرستادن نیرو به افغانستان تمکین نمی کرد، امین با گلبدین حکمتیار و آی اس آی طرح یک دولت طالبی را سال ها پیش در کشور مسلط نساخته بودند؟

جناب پرتو! اگر جای کارمل، نجیب، لایق و رهبری حزب بودید، به خیال شاعرانهء شما، چه گزینه یی در برابر تبهکاری های امین و توطیه های شیطانی غول سرمایه، کشورهای حریص و متجاوز همسایه و منطقه بویژه پاکستان و پادوهای داخلی آنها داشتید؟ آیا میتوانستید پسر بچه های دلیر روستایی قریه و قصبه تانرا برای مبارزه با رژیم خونتای امین در یک پیکار نابرابر، بسیج سازید؟ مگر حادثه های پس از سقوط دوکتور نجیب الله و وقایع مرگبار دو دهه ی بعدی رخ نمیداد؟ مگر همین اکنون شما در زیر چتر استیلاگرانه هزاران شاه شجاع داخلی - خارجی و جنایات ضد بشری آنها زندگی نمیکنید؟ از روی صداقت و وجدان تصور نمی کنید که اگر نظام شوروی با همین «شاه شجاع هایش!» زنده بودند؛ امریکایی، انگلیسی، پاکستانی و صدها کافر دیگر، برمرده های تان نمی شاشید و به جای دست بوسی یک قوماندان دست دوم اشرار، دست بوس اندیشه و مقام ملکوتی شعر و هنر نویسندگی تان بوده و وجدان راحت تری نمیداشتید؟ آیا با این شگردها، آب بر آسیاب آی اس آی

و آتش تبهکاری های باقی مانده های رژیم امین نمی اندازید و یک حقیقت مسلم تاریخی را انکار و کتمان نمی کنید؟



پرتو نادری

جناب پرتو! از دید تنگ قبیله یی شما، ابر قدرت های آن روزگار شیطان بودند. ولی از نظر من شیطان تبهکارتر، کشوری چون پاکستان، ایران عرب سعودی و انگلیس است که اکنون شما و مولاهاى تان در گرو آنید و مردم را هم در آن طومار بسته اید. من ترجیح میدهم که از روی نا گذیری، کشورم در گرو یک شیطان متمدن، با اندیشه و مدرنی چون روس و امریکا باشد تا کشوری با فرهنگ مبتذل قبیلوی مانند پاکستان، عرب سعودی و ایران.

جناب پرتو! اگر چشم بینا داشتید و به تاریخ معاصر کشور تان از روی عفته ننگریسته بودید، باید میدانستید که کشوری به نام افغانستان، از ریشه در ساخت و بافت دو قدرت محشور و محضور وقت در منطقه بوجود آمد. با هزاران آه و افسوس، هیچ نیرویی تا کنون بدون تکیه بر یکی ازین قدرت ها نتوانست به زندگی ادامه دهد. در برابر این همه نیرو های ارتجاعی، ببرک کامل و یارانش از دیدگاه «فاووستی» شما چه گزینه یی داشتند؟

آیا مدرنیزم کشور من و تو حتی از زمان شاه امان الله بدینسو، با پروژه های شوروی آغاز نمیگردد؟

ببرک کارمل از سن سیزده و یا چهارده سالگی ببرک کارمل شده بود. او در زندان نادرشاهی پیوسته با فاروق جان تلگرافی و سایر روشنگران و مشروطه خواهان، نشست و برخاست داشت و به آگاهی های معین سیاسی رسیده بود. ببرک کارمل از نخستین روزهای شباب پا به پای زنده یاد محمودی، غبار و صد ها آزادیخواه کشور به زندان رفت و از عدالت و حق مردم دفاع کرد. چرا از آن یادی نکردید؟ ببرک کارمل در مجلس به حیث نماینده مردم، زبان گویای ملیون ها انسان محروم بود. مگر با آن استعداد و توانایی های سیاسی و خاستگاه طبقاتی، هرگاه مجنون قدرت بود به راحتی و آسانی به مقام های بالای سیاسی نمی رسید؟ چرا از آن حرفی بمیان نیاوردید؟ ببرک کارمل نخستین مخالف کشتن خانواده ی داوود در هنگامی بود که دوست شاعر پیشهء شما گفته بود: «دا پرعون باید ووژل شی». ببرک کارمل گفته بود: «اشرار بی فرهنگ!» مگر دقیق و درست نگفته بود؟

جناب پرتو! هرگاه بنا بر پیشبینی های خردمندانه کارمل-نجیب، نیروی های شوروی تا کنون حضور می داشتند، شاید تا آن حد بیچاره نمی شدید که «دُر دری در پای خوکان بریزید» و بر آستان یک مافیای بزرگ مواد مخدر و سیاسیت پیشهء سلاح دار، عاجزانه سر تعظیم فروربید. مگر چنان نیست؟ چه دُر سفتید که میگویید: «تاریخ بر بنیاد کارکرد ها دآوری میکند نه بر بنیاد اندیشه ها و پندارها». شاد باش و آفرین باد. تاریخ بر مبنای سروده های سروده سرایان داده نمی شود؛ بل تاریخ بر بنیاد کارکرد آنها که آستان بوس یک قوماندان غاصب و بی انصاف اند، دآوری میکند. آری. کارمل میگفت: «تشدید مبارزه علیه اشرار!» همان اشرار وابسته به «آی اس آی، سی آی ای، موساد و برتیش انتلجنت سرویس» که حتی در روستای بدخشان، خواب از چشمان تان ربوده بود و ناگذیر سر تعظیم به آنها فرومی برید.

جناب پرتو، از اندیشه های وطنفروشانهء کارمل صحبت کردید. کدام اندیشه های وطنفروشانه؟ کجای وطن در زمان کارمل و نجیب فروخته شد و در کدام حساب بانکی روسیه و یا دوبی یا انگلیس، زیر

نام کارمل و رفقای حزبی اش، یک دلار آمریکایی هزینه است؟ همان دولاری که شما به نرخ روز برای آن مدیحه سرایی می‌کنید.

در همان نوشته چنین می‌فرمایید: «می‌توان گفت در تاریخ معاصر کشور اگر شاه شجاع فاوست نخستین باشد، بدون تردید کارمل دومین فاوست این تاریخ است؛ اما سر سخت تر از شاه شجاع برای آن که هیچگاهی برای رهایی روان فروخته شده خویش تلاشی نکرد».

جناب پرتو! همین اکنون شما در دستان کی‌هایید؟ کجاست آن نیروی ملی! مجاهد شما؟ کجاست آن روان «فروخته نشده شما!»؟ چرا علیه انگلیس، امریکا، پاکستان، ایران، عرب، و جاسوسان داخلی آنها، که روزانه شاهد قتل بیرحمانه سیاست‌های تبهکارانه آن‌ها هستید؛ قیام نمی‌کنید؟ چرا در برابر القاعده داخلی سکوت کرده‌اید و با اشتیاق بر الفایده دل بسته‌اید؟ تصور نمی‌کنید که شما فاوست دالری و فاوست سومی‌اید؟ اما، در مقیاس هرزه‌تر و پایین‌تر از آن فاوست‌ها؟

"فاوست" نام اثری است (۱۸۰۸ میلادی، نشر نخستین بخش آن)، از شاعر پر آوازه جهانی یوهان ولفگانگ گوته، که تقدسی بمانند انجیل بر آن قایل شده‌اند. ناپلیون برای این اثر نشان «عقاب لژیون دونور» را داد. نمیدانم جناب عطا محمد نور و غلام مجدد لایق در ازای این خدمت به شما چه نشانی داده‌اند؟

ببینید! شما یک اثر بزرگ و یک شهکار مقدس عیسویت قرن ۱۹ را به مسخره می‌گیرید. این را باید ریوانشیزم ادبی-سیاسی نامید که از چنانچه پر عقده کسی که طبیعت، استعداد نوشتن و سرودن برایش داده، بیرون شده است. بر فاوست گوته، شیلر، هگل، و نیچه اندیشه کرد. بر فاوست شما کی؟ غلام مجدد و عطا محمد نور؟ گوته یکی از پیشتازان مکتب روماننیزم است. مگر شما می‌خواهید یکی از پیشتازان مکتب ریوانشیزم، عقده‌کشی، امراض روانی هستریک قرن بیست و یکم و تسلط کامل هفتاد و دو ملت کفر بجای کمونیزم سرخ شوروی سابق باشید؟

جناب پرتو! من تا کنون با چنین سخافت و درستی درمورد یک شخصیت روشنگر از هیچکسی با این پُر رویی و وقاحت نخوانده‌ام. نه از استاد ربانی، نه از مسعود، نه از گلبدین حکمتیار، نه از ملا عمر، نه از عطا محمد نور، نه از دوکتور عبد الله و نه از آی اس ای پاکستان. ولی این طعنه‌های بی‌مایه شما مرا بیاد آن سروده دلنشین انداخت:

باکم از ترکان تیر انداز نیست -- طعنه تیر آورانم می‌کشد

گویند از آتش کاسه داغ تر است. بگذار این جفنگ ها را رقیب های اصلی سیاسی ببرک کارمل و جنبش چپ روشنگرانه نشخوار کنند نه تیر آوران، پادو ها، چاپلوسان، دست بوسان و مداحان قوماندان های دست دوم.

جناب پرتو! میدانم که دشواری های اقتصادی دارید و ناگزیری های زندگی، انسان را به پای چنین اقتضاحات و خفت ها می کشاند. ولی چه بهتر که یک راه آبرومندانه را برای معیشت پیدا کنید، تا هم آبروی ادبیات معاصر ما نریزد و هم شکم سروده گر و شاعر ما سیر باشد. . .

داستانها خوانده میشوند. سروده ها سروده میشوند. لایق ها، بارق ها، اکرم عثمانها و پرتوها با فانتیزی های شاعرانه، می روند و می آیند ولی حقیقت های عینی تاریخی و ثبوت آن روز تا روز ماندگار خواهند بود. به نظرم هنوز که وقت است کاری نکنید تا مانند آن غلام بچه و جاسوس شخصی فقید داوود خان، با نوشتن رومانی بمانند «کوچه ما» با عقده کشی ها، یک اولگوی نا هنجار و ننگ زبان و ادبیات زبان سچه فارسی گردید. آیا همان ملا های مفلوک دیوبندی وابسته به انگریز، آن جنبش روشنگرانه امانی را بمانند حزب دموکراتیک خلق افغانستان به خاک و خون نکشاندند؟

نسل نو و مردم از شما چنین توقع داشتند که به جای پرداختن بر آن عده از مسایلی که از حیطهء فهم و آگاهی شما خارج است، روی پنج هزار سروده فارسی و سروده های ناب پشتوی شاه شجاع پژوهش میکردید تا ما و جوانان کشور از شما چیزی درین زمینه می آموختیم.

www.esalat.org